

عشق آسمانی (ترانه سرا: اردلان پایوار و هومن نظری)

کردی تو نظر به من به یک اشاره
ژانویه س ولی هوای من بهاره
رنگ و بوی هرچه جز تو رفته از یاد
غم در این هوای تازه جا نداره

هر که کرد به قصد روی من تکاپو
هرچه پوید او نشایدش ز من رو
تو ولی به یک نظر به من توانی
رعد و برق از اون سه فاز من پرانی

هر که باشدش تو را نظر به منظر
آنچنان بیارمش بلایی بر سر
وان که سوی تو نشونه کرده چون تیر
بر ملاح او زخم چماق و کفگیر

ترک من مکن نکن تو ترکم ای دوست
گر بری ز پیش من ز پیشم مروز
ور بگیری یار دیگری تو فردا
میکنم تو را حواله فحش ناموس

میزند فقط به یاد عشقت این نبض
جز تو من به کس نگفته بودم این رمز
گر بری سفر به پای تو کنم صبر
تا چمن به زیر پای من شود سبز

گر شود به جز تو ام کسی در آغوش
میزنم به او سه چار تا سیلی تو گوش
گر کند ولی مرا کمی تمنا
میکنم به لحظه ای تو را فراموش

برد و باخت (ترانه سرا: اردلان پایوار)

یادت میاد آب بازی میکردی با شلنگ
یا سوار تاب میشدی یا الا کلنگ
یا تو کوچه گرگم به هوا بالا بلندی
یا گل کوچیک میزدی یا اینکه هفسنگ

گه الک دولک یه قول دو قل، یا تیله بازی
یا تو کلاس گل یا پوچ تا که بخوره زنگ
گه حوصله ات سر میرفت از هر گونه بازی
گاهی راضی به بازی با یه پاره سنگ

گه تخته نرد میزنی، گهی هم شطرنج
گه برنده و گهی از باخت میشل دلرنج
گه مشغول قماری از حرص دنیا
زندگیت رو میبازی به سراب یک گنج

هی با همه رقابت، مسابقه سرعت
به همه آدما شک داری، مثل دروغ سنج
میترسی همش بقیه ازت بیفتن جلو
انقدر باب خودت رو با بقیه نسنج

بازی به برد و باخت نیست، بازی به بازیست
وقتی میشه بازی کرد، مسابقه پس واسه چیست؟!
بازی به برد و باخت نیست، بازی به بازیست
زندگی فقط یه بازیست، واسه مسابقه نیست

گه میزنی تو کار آزار و اذیت و رنج
همش میخوای مچ بندازی و بازو و آرنج
جای صحبت میکنی هی جنگ و دعوا
هی از کوره در میری، گاز میگیری میزنی چنگ

زور بازو قدرت نیست بلکه قلدریست
وقتی همیشه صحبت کرد، قلدری پس واسه چیست؟!
بازی به برد و باخت نیست، بازی به بازیست
وقتی همیشه بازی کرد، مسابقه پس واسه چیست

وقتی گرسنت میشه، میری رستوران
با هیچی سیر نمیشی مگر خورش فسنجان
شاید غذای هندی، یا مرغ بریان
اصلا راضی نمیشی به یه تکه نان

غذا فقط استیک نیست، بلکه هم سوسیس
نون و پنیر و گردو حتی ماست و چیپس
بازی به برد و باخت نیست، بازی به بازیست
زندگی فقط یه بازیست، واسه مسابقه نیست
بازی به برد و باخت نیست، بازی به بازیست
وقتی همیشه بازی کرد، مسابقه پس واسه چیست؟!

مار و پله (ترانه سرا: اردلان پایوار و هومن نظری)

توی این مار و پله بازی، تاس خوب باید بیاری که نبازی
نترس بریز میاد واست، ول فقط اگه کلفته پارتیت پیش قاضی
حتی یک قدم مونده به خونه، تاس اگر باهات نامهربونه
بر میگردی به ته دره، زندگی میشه گرگ و تو میشی بره

تاس خوب کارمای کار نیکه، سزای کار بد چاه تاریکه
گاهی هموار و صافه راهت، ولی دره هوس همیشه نزدیکه
عقرب و مار زنگه سر راهت، در کمین که بندازن به چاهت
اگه دلت میخواد که نشی گرفتار، به هدف بدوز فقط اون نگاهت

اگه یه روز با سر بیفتی تو چاه، دنیا بشه به چشمت تاریک و سیاه
پله رو بگیر راست برو بالا، بیا بیرون دوباره ادامه بده به راه
دنیا پره راه و چاه و بازیست، بهترین راه ولی بی نیازست
در خوشبختی جلوی پاته، ولی کسی نمیدونه کلیدش دست کیست

زندگی فقط لحظه ی کنونه، تو فکر فردا بودن جنونه
دیروز و فراموش کن که گذشت، امروز و بچسب که نمیمونه
زندگی بازیه هم نبرده، پر از شادیه هم که پر از درده
تاس خوب و بد جزو بازیه، هر کی تاس نریزه بازی نکرده

نالہ ی شبگیر (ترانہ سرا: اردلان پایوار)

سرنوشت ما این شد که بریم به فنا
همه سرگردون تو دنیا چون گرد و غبار تو هوا
آخر شدیم بازیچه دست قلدر
خونمون افتاد به چنگ این دزدا و مفت خورا

اون از رئیس جمهور دولت کودتا
مونده رو کار با زور چماق بسیج و سپاه
نزاشت واسمون آبرو هیچ کجای دنیا
بس که زد حرف بیجا، مفت گفت و پرت و پلا

نفهمیدیم چطور شد چی خوردیم از کجا
کردن پاچمون به اسم مذهب و دین و خدا

از دست این غارتگرا به کی ببریم پناه
دستشون پر از خون و جیبا پر از طلای سیاه

فرهنگ ما کجا رفت از کجا رسیدیم به کجا
کجایی؟! کجایی؟! ای فردوسی! ای دهخدا!
تا کی همواره غمگین به آهنگ عزا
تا کی دلہای رنگین پر باشن از رنگ سیاه

عاقبتمون چنین شد که بشیم مبتلا
به جنگ و فقر و بدبختی و صد رنج و درد و بلا
جوونامون در راه آزادی شدن فدا
اشکان، ترانہ، سہراب، ندا، محمد، فاطمہ، مصطفی

پس کی میاد اون روزی که از شر اینا بشیم خلاص؟
مگہ ما چه بد کردیم کہ اینگونه پس میدیم تقاص؟!

بگو چرا زمونہ اینگونه کرده با ما

چرا هیچکس نمیدونه؟ نمیدونه هیچکس چرا؟!

برو وسط (ترانه سرا: اردلان پایوار)

بده از دست، بده از دست
بده از دست عقلتو تا که بشی مست
برو وسط، برو وسط
برو وسط از هیچی نترس

دس دس دس دست، دس دس دس دست
برو وسط پا به زمین بکوب بزن دست
برو وسط، برو وسط
برو وسط منتظر چی هستی پس؟!

برقص برقص، تا بشی مست
برو وسط در جمع مستان بکن رقص
برو وسط، این فرصت رو نده از دست

سن یه نمره اس، یه بهانه اس
سن یه نمره اس، فراموش کن نمره رو از این پس
برو وسط، برو نترس
برو وسط، سن فقط یه نمره اس

واسه چی بحث، هی جر و بحث
برو وسط انقده نکن با من بحث
برو وسط، برو وسط
برقص برقص انقده به خودت نگیر سخت

مگه آدم چقدر زنده اس
لحظه رو دریاب و زندگی رو بگیر جشن
بی جا میگن اونایی که میگن این نیست موقه اش

بپر اینور، بپر اونور
حالا بالا پایین بپر مثل فنر

تکون بده، به اون کمر
تکرن بده به اون شونه و گردن و سر

برو بزنی به سیم آخر
برو وسط حالا بزنی به سیم آخر
عقلو بیرون کن، بیرون از سر
برو وسط عقلتو بیرون کن از سر

با تو (ترانه سرا: اردلان پایوار)

زندگیمو اگه ببازم
از نو اونو با تو میسازم
تا روزی که تو پیش منی من از همه چی بی نیازم

دووروددووو ... دووروددووو ...
دووروددووو ... دووروددووو ...

پولدار و موفق اگه نشم
چیزی ازم نمیشه کم
مشهور اگه نباشم خیالی نیست اصلا واسم

دووروددووو ... دووروددووو ...
دووروددووو ... دووروددووو ...

غذا اگه نرفت تو این شکم
هیچ نمیارم به ابرو خم
تا روزی که تو با من باشی تا روزی که من با تو باشم

با تو ... با تو ...
با تو ... با تو ...
با تو ... با تو ...
با تو ... با تو ...

بار سفر اگر بستم نرفته به تو بر میگردم
جای خدا تو رو میپرستم به عبادت خونه اگه رفتم
جای آتیش جهنم از دوری تو میترسم
بهشت بران همینجاییت ...
تا روزی که با تو هستم

نقاش اگه روزی بشم
چهره تو رو همش میکشم

نقش تو رو بازی میکنم آگه روزی هنر پیشه بشم

دووروددووو ... دووروددووو ...
دووروددووو ... دووروددووو ...

سازی آگه بیاموزم
آهنگ برای تو مینوازم
ترانه سرا آگه بشم، ترانه برای تو میسازم

دووروددووو ... دووروددووو ...
دووروددووو ... دووروددووو ...

هنر و ادب آگه نشه سرم آگه هوش و نکاوت ندارم
فراموشی آگه بگیرم، خودمو از یاد آگه ببرم
تا روزی که نفس تو سینه دارم، عشق تو رو در سر دارم
نشسته مهترت به دلم ...
حک شده عشقت تو سرم

دووروددووو ... دووروددووو ...
دووروددووو ... دووروددووو ...